

پیش‌خواب

پژواکی از صلاّی مقاومت آبادان
در آیینۀ خاطرات فضل‌الله صابری

تصاویری نزدیک از شور مقاومت و ایستادگی

■ سمانه صادقی



اثری که هم‌اینگ در معرفی آن سخن می‌رود، روایتی خواندنی از روزهای مقاومت شهر آبادان را در خویش دارد. این مجموعه از سوی فضل‌الله صابری

به قلم آمده و انتشارات سوره مهر به انتشار آن همت گماشته است. تازنمای ناشر در ایضاحی بر محتوای کتاب، چنین آورده است: «فر کانس ۱۶۰۰، صدای مقاومت و پایداری یک شهر از رادیو آبادان است، یعنی که ما زنده‌ایم، یعنی که این شهر پابر جاست، یعنی که امیدِ در نفس‌هاست. کتاب انعکاس یک فریاد است، روی طول موج مظلومیت و ایثار. نوشتن این کتاب برای من، صغیر آه جانسوزِ آوارگانی بود که سرگردانی در بیابان عزت را بر ننگ تسلیم ترجیح دادند. فر کانس ۱۶۰۰، پژواک بلند خطبه‌های مجاهد عارف و خطیب توانایی است که خاکستر هیبت فرعون استکبار و قارون‌های حامی‌اش را به نهیب آتش کلام خود بر پادمی دهد. تمام بهار و تابستان ۱۳۵۹ را با شامهای آکنده از بوی خیانت و تجاوز داخلی و خارجی گذرانده بودیم، اما هرگز تصور نمی‌کردیم این تجاوز تا این حد گسترده و وسیعانه و برقی‌آسا باشد و با چنین حمایتی از جانب همسایگان و مدعیان دموکراسی همراه شود. نسل من در حالی وارد این میدان ناشناخته شد که هنوز در نیمه راه قدم نهادن از نوجوانی و جوانی به کوران احساس مرد شدن بود. همه ما مردان ناتمامی بودیم که برای کامل‌شدن به دنبال فرصت و الگو می‌گشتیم و جنگ با همه دردناکی‌اش از پی انقلاب آمده بود تا ما را به آزمونی عظیم‌تر از آنچه انتظارش را داشتیم، فرا بخواند. گمنامی و دوری از به رخ کشیدن



آیت‌الله غلامحسین جمی در کنار شهید حسن باقری

هویت‌های فردی، شرط اصلی و پایه نخست مردانگی بود و مردان بزرگی که راهنمای ما بودند، شهد آشنایی با این مرام و خصلت را چنان سریع به همگان چشاندند که ایثار و انصاف و خرد و شمردن چهار خود در برابر مجاهدت و صبوری دیگران، ستون اتحاد مردم و حصار حصین شهر در برابر همه شومی‌ها و پد کشتنی‌ها شد. اگر بار بزرگی بر دوش‌ها کشیده شد، معجزه همین پرورش بود و اگر هنوز تشنه انتقال آن باور، آن تجربه و آن خصلت‌ها به آیندگان هستیم، از این روست که هیچ قدرتی را کارساز تر و گره‌گشا تر از اینها نمی‌دانیم. اکنون که مرز ۶۰ سالگی کتاب را نوشته‌ام و جوانی باشکوه خود و هم‌نسلانم را مرور می‌کنم، لذت این تکرار کمتر از بار گشت به اوج قله اقتدار نیست و اگر درد و دافی نیز به خاطر می‌آید، این درد و داغ به نوبه خود شغفای هزاران درد ناگفته و ناگشودنی است. من مرید بی‌قرار زنده یاد آیت‌الله حاج‌شیخ غلامحسین جمی نماینده امام‌خمینی و امام جمعه محبوب، کارمند ساده آن روزهای رادیو نفت ملی، مکبر بی‌ادعای نمازهای جمعه آبادان و رزمنده نوپای جبهه‌های جنوب، اکنون در حالی از آبادان و قهرمانانش نوشتم که به‌درستی نمی‌دانم سرداران فرهنگی گمنام را باید در مرکز توجه قرار داد یا معجزه‌آفرینان عملیات ثامن‌الامنه را باید به عنوان اسوه و الگو معرفی کرد...»

در بخشی از فر کانس ۱۶۰۰، چنین می‌خوانیم: «سخت است برای افرادی که امروزه در محاصره امواج صوتی - تصویری گوناگون قرار دارند، توضیح بدهی که روزی روزگاری در گوشه‌ای ملتهب از این سرزمین، تنهاشیکه اجتماعی رادیو بود و فقط صدا بود که مردم یک شهر را به هم پیوند می‌داد و آنان را دلگرم می‌کرد تا زیر بارش گلوله‌های دشمن امیدشان را از دست ندهند. تنها صدا بود که به رزمندگانِ که توش‌وتوان نظامی چندان‌ی نداشتند و اگر هم داشتند، در برابر دشمن تا ندانن مسلح چیزی بیش از دست‌خالی نبود، پشتگرمی می‌داد تا خاک وطن را که عزیزتر از جان می‌پنداشتند، از میان جنگ‌ودندان غاصبان یعنی بی‌رحم‌تر از تاتار و مغول بیرون بکشند و آزاد کنند و نهال نوپای نظام جمهوری اسلامی را از تندباد حوادث محفوظ دارند...»

■ محمدرضا کائینی

ترور آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی به فاصله یک‌سال پس از بردار شدن آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری، برای بسا آریاب بصیرت، روشنگر و عبرت آموز افتاد. چه اینکه نشان می‌داد، صحنه‌گر دانسان واقعی مشروطیت ایران چه کسانی هستند یا می‌توانند باشند. در مقال بی‌آمده روایتی نسبتاً دقیق از این‌ ترور و ایضا باز تاب‌های آن را به تحلیل نشسته‌ایم. صرف‌نظر از گرایشات فرقه‌ای و سیاسی شیخ محمدمهدی شریف کاشانی، آنچه وی در این فقره به تاریخ سپرده است، پس خواندنی و آگاهی‌بخش تواند بود؛ امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر ایران را مفید و مقبول آید. ■■■

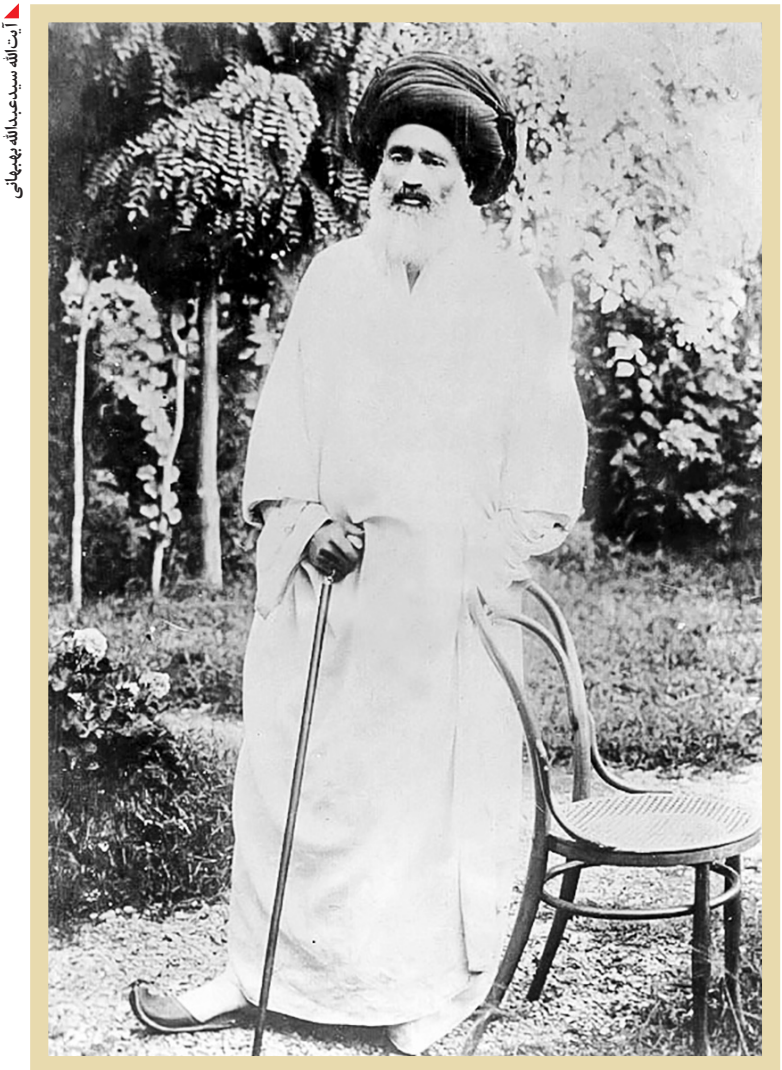
■ ۹ تیر به جسدش زده بودند

شیخ محمدمهدی شریف کاشانی، در سویه فاتحان مشروطه قرار دارد. برخی حتی وی را رئیس انجمن باغ میکده دانسته‌اند. عده‌ای دیگر نیز از گرایشات فرقه‌ای وی سخن به میان آورده‌اند که با مروری بر مرادوات و اسناد باقیمانده از وی بعید به نظر نمی‌رسد. با این همه او از نزدیکان آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی است و با خوششان وی هم صمیمیت دارد. به گاه حضور بهبهانی در عتبات و پیش از آغاز مشروطه دوم شیخ به سید نوشت که به ایران بازنگرد، چه اینکه عاقبت خوشی برای وی نمی‌دپای و به گاه ترور بهبهانی، ریاست حوزه تحقیق اوقاف را به عهده داشت. او به شرحی که به قلم آورده است از قتل بهبهانی آگاه شد: «چند روز بود که طلاب مدرسه ناصری به وزارت اوقاف عارض بوده‌اند که آب فئات مهر کرد که مال موقوفه است،

شیرایط پس از مشروطیت هم مثل زمان استبداد است!

شریف کاشانی، در سویه فاتحان مشروطه قرار دارد. عده‌ای از گرایشات فرقه‌ای وی سخن به میان آورده‌اند که با مروری بر مرادوات و اسناد او بعید به نظر نمی‌آید. با این همه، کاشانی از نزدیکان آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی است. به گاه حضور بهبهانی در عتبات و پیش از آغاز مشروطه دوم، شیخ به سید نوشت که به ایران باز نگردد، چه اینکه عاقبت خوشی برای وی نمی‌دید!

تاریخ ۸۸۵۲۳۰۶۰۹



ترور آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی و باز تاب‌های آن در آیینۀ روایت شیخ محمدمهدی شریف کاشانی

شرایط پس از مشروطیت هم

مثل زمان استبداد است!

شهید را نماز گزارده، رفتم بالاخانه حضور آقا‌زاده‌ها. به آقا سید محمد گفتم: چه خیال دارید در باب دفن مرحوم شهید؟ فرمودند: فردا صبح نعش را حرکت می‌دهیم به سر قبر آقا. امانت گذارده تا وقت امکان به نجف اشرف انتقال داده شود. گفتم: چون از وقوع این واقعه تمامی مردم در انقلاب و هیجان غیرتی دارند، فردا نعش را که حرکت دهید، عموم مردم در مقام بدگویی به عاملان این امر خواهند داشت، بعضی گفتند که چون حوضخانه در اندرون است، احتمال منجر به فساد شود. شایسته نخواهد بود به این واسطه حمل نعش آقا، احداث فتنه شود. آقا‌زاده تصدیق مذاکرات مرا کردند، فرمودند: پس چه باید کرد؟ گفتم همین امشب در حوضخانه حیاط آقا مصطفی امانت گذارده تا صبح مشغول فاتحه باشیم. بعضی گفتند که چون حوضخانه در اندرون است، زن‌ها شب و روز خود را هلاک خواهند کرد!ا گفتم در آفل کنید، همگی قبول کردند. فوراً فرستادم بنا، آجر، گچ و نجار آورده، شهید را در حوضخانه امانت گذاردم، ولی آقا‌زاده فرمودند که چون جنابان آقای صدرالعلماء آقای آقا میرزا محسن در تهیه سینه زن و عماری و کتل و یدک هستند، آنها را ملاقات کرده، مسبق‌شان نمایند. فوراً در ساعت شش، رفتم منزل آقایان ملاقات و مدلل کردم که صلاح در این وضع بود. قبول کردند. صبح از اول آفتاب شروع به ازدحام مردم شد. قریب ۱۵ - ۱۰ هزار نفر جمعیت، در کوچه و در خانه شهید و پشت‌باهای بیرونی و اندرونی اجتماع داشته‌اند. از هیئت وزرای کابینه، وکلای مجلس، ناصرالملک، سستارخان، باقرخان و سایر سردارهای قدیم و جدید و مشیرالدوله و مؤیدالدوله و فرمانفرما و مؤیدالسلطنه و قائم‌مقام، حاج‌الدوله، اعیان، اشراف، تجار، آقای آقاشیخ محمدرضا مجتهد، ظهیرالاسلام و امام جمعه و

رؤسای اصناف، تمام اعیان و اشراف از هر طبقه، اول سر مقبره رفته، بعد از فاتحه به مجلس ختم نشسته و اظهار تأسف می‌کردند و لعن را به آملرو مأمور می‌کردند...»

■ **ضاربان بهبهانی، مشروطه و مشروطه خواهان را بدنام کرده‌اند**
همانگونه که در آغازین بخش از خاطرات شریف کاشانی درباره ترور آیت‌الله بهبهانی خواندید، وی در واقع خود را عقل منفصل خانواده او معرفی می‌کند و در ساماندهی پیامدهای این واقعه، نقش اساسی دارد. وی در ادامه از دیداری می‌گوید که در روز پس از این واقعه، با نایب‌السلطنه وقت داشته است:

«در مجلس فاتحه نشسته بودیم که پاکنی از حضرت والا نایب‌السلطنه به اسم من آمد که باید فردا به حضور مبارک والا حضرت مشرف شوم. صورت ابلاغیه از این قرار بود: به شرف عرض عالی می‌رساند، بر حسب امر مبارک مقرر است که روز یک‌شنبه دهم ماه سردسته به

دولت منزل والا حضرت اقدس اسعداشرف اعظم ارفع آقای نایب‌السلطنه تشریف بیاورید، زیاده عرضی نیست. ایام افاضت مستدام. مستشار السلطان، در ساعت مقرر شرفیاب شده، بعد از اظهار تأسف و تألم زیاد، استفسار از اینکه احتمال می‌دهید که از چه نمره اشخاص این عمل شنیع را کرده‌اند و قدری سفارش و تأکید در مواظبت حال آقا‌زاده‌ها که مبدا حرکتی از آنها صادر شود که منافی شأن و مقام آن باشد، امیندواری‌دادن در همراهی و کمک‌حالی‌از هر جهت، درباره بازماندگان مرحوم شهید فرمودند، مراجعت شد. واقعا فقره ناگواری پیش آمده است که در حقیقت مشروطه و مشروطه‌خواهان را بدنام کرده‌اند. خرده خرده مردم به جناب تقی‌زاده بدگویی می‌کردند و می‌کنند. قریب به آثار فساد ظاهر شد که فوراً از نظمیه زندارم و پلیس آمده مردم را به آرامی متفرق ساخته...»

■ **وقتی تیرباران شروع شد، اطرافیان سید قرار کردند**

آنچه در سومین بخش از این مقال می‌خوانید، شنیده‌های شیخ مهدی از آیت‌الله سید محمد بهبهانی فرزند آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی، درباره رویداد ترور است. توضیح آنکه سیدمحمد به گاه قتل پدر و در معیت برخی از اطرافیان، در صحنه حضور داشته و شاهد م واقع بوده است. در این روایت غافلگیری و بی‌عملی اطرافیان بهبهانی به وضوح خودنمایی می‌کند. علاوه بر این راوی در این فراز و البته به گونه‌ای ناقص و مصلحت‌اندیشانه از یافته‌های خویش درباره پشت پرده این رخداد نیز سخن به میان می‌آورد:

«در شب دومین من بنده از آقای آقاسید محمد مجتهد آقا‌زاده، تفصیل واقعه را سؤال کردم، از چه قرار این واقعه ناگوار جاری شده؟ فرمودند که بر حسب معمول، همه شب آقا در پشت‌بام، روی تشک خود نشسته بودند. جناب حاج شیخ مهدی واقعه، با من یک طرف نشستیم بودیم. آقاسیدحسین عمه‌زاده با جناب آقاسید مهدی کاشانی یک طرف نشسته، دو نفر هم مقابل آقا نشسته بودند. در ساعت دو از شب گذشته، دو نفر آمده مقابل آقا سلام کردند. آقا دست خود را مقابل روشنایی چراغ گرفته، جواب سلام فرمودند. بدون مطلی و درنگ، هر دو در مقام تیرباران شدند و به نحوی موجب وحشت جالسین شدند که هر یک یک اختیارانه قرار کردیم. یک نفر جرأت نکرد که در مقام خود بماند. آنها همه به چاکنی پایین رفته، فرار کردند. چون در شکه داشته، در در شکه نشسته، روانه پای شمس‌العلماره شده‌اند. این بود ترتیب وقوع این قضیه. گفتم بینی و بین‌الله، نهایت بی‌وجودی و بی‌حسی از همه ظاهر شد، زیرا که شماها جماعتی بوده‌اید، آنها دو نفر قهوه‌خانه و نوکر هم بوده‌اند. در تیر اول باید بر خاسته آنها را بغل گرفته، داد صدا بلند شدن، مردم جمع می‌شدند. واتنگی شما که اولاد بودید، باید بی‌اختیارانه در مقام دفاع شده باشید. فرمودند که به نحوی وحشت همه را گرفت که اول من فرار کردم. گفتم زحمت کشیدید، حالا چگونه قاتل به دست آمد؟ خیلی مشکل است، زیرا که هواداران استبداد، تماما تشنه خون این وجود محترم بودند. اغلب از فرق مختلف در مشروطیت، ضد و دشمن آن وجود مقدس بودند. به خصوص فرقه دم‌فکرکرات، آقایان وکلای در مجلس که عقایدشان در مشروطیت مخالف عقیده این مرحوم بود، آرزوی چنین روزی را داشتند، در این صورت چگونه قاتل به دست خواهد آمد؟ خیلی اشکال دارد. بر فرض معلوم هم بشود که از کدام فرق بود، کی جرئت مؤاخذه دارد از ترس جان خودش؟ چنانچه دیشب دو نفر به منزل من آمده، از هر قبیل مذاکرات و حکایات و اشخاص و خیالات و راپرت‌های اعمال بعضی کمیته‌ها را ذکر می‌کردند. از جمله در فقره قتل مرحوم آقای آقاسید عبدالله می‌گفتند: عامل و زنده، رجب قفقازی بوده، نفر پنج از همراهان او از دم‌وکرات‌های ایرانی از تهرانی و قزوینی بوده‌اند که یکی همراه رجب بوده در پشت آن دو نفر در حیاط کوچک بیرونی و دو نفر در حیاط بزرگ بیرونی که اگر به جهت آن دو نفر پشت‌بام گرفتاری پیش آید، اینها کمک حال آنها باشند. بعد از انجام خیال و مقصد خود، رجب و دو نفر دیگر به فراولخانه که درشکه در آنجا بود رفته، درشکه نشسته رفته‌اند و سه نفر

روزنامه جوان | شماره ۲۳۵۶

رو به بازارچه رفته، بعد از ساعتی هم همان سه نفر مراجعت کرده، در خانه آقا در جزء مردم تماشا می‌کرده، افسوس می‌خوردند، اظهار تألم می‌کرده‌اند. در ضمن کلام، محرکان آنها را هم گفتند که کی‌ها بوده است. تکلیف من بنده نیست بنگار، چون ثمر ندارد غیر از دشمنی آنها. خداوند عاقبت امور همه را خیر گرداند. من بنده، از ترتیبات خیالات بعضی اشخاص آگاهی داشتم که عریضه به نجف اشرف نوشتم در منع آمدن به تهران. بعد از ورود به کرات تذکرات می‌داده که کناره از بعضی امور بفرمایند. در بعضی از تذکرات کوتاهی نکرد، منتها محل توجه نمی‌شد. نصایح می‌کرده تا شد آنچه نباید بشود، زیرا فزون شده زنود سال عمر من در دهر/ نموده تجربه‌های زیاد در این شهر/ حال مردم تهران بود مخالف حال/ در ابتدا همه خوش دارند استقلال...»

■ **مقام مشروطیت را در نظر عامه موهون کرده‌اند**

راوی پس از ثبت جزئیات ترور بهبهانی، به تحلیل شرایط آن روز می‌پردازد. از نظر وی وضعیت سیاسی و اجتماعی دوران مشروطه دوم با زمان استبداد تفاوتی ندارد. در آن مقطع، شاه مالک الرقاب بوده و اکنون داعیه‌داران مشروطیت از این گذشته نزاع‌های مشروطه خواهان نیز آنها را از نظر مردم انداخته است. او در این باره اذعان دارد که این‌ عده «مقام مشروطیت را در نظر عامه موهون کرده‌اند: «در هر حال این ایام هم ترتیبات مثل زمان استبداد است، زیرا زمان استبداد هم جماعتی از اشراف و مخرمان به جهت حفظ مقامات خودشان، شخص پادشاه را یک وجود مقدس لازم‌الاطاعه تصور می‌داشته، فرمانبرداری آن را الزوماً به قلوب مردم رسوخ می‌داده، حدودی و شونی به جهت پادشاه قرار و جاری می‌داشتند. حالا هم عنوان یک آزادی شده در مشروطیت، ولی هرکس یک سازی می‌زند و یک دسته به جهت خود مر تب داشته، همان محسنتا تصور خود را رسوخ به قلوب اتباع خود داده، هر امری از آن مقام صادر شود، لازم‌الاطاعه دانسته در مقام اجرا می‌شوند، دیگر اصل‌املفت خیر و شر و حسن و قبح آن عمل نیستند. پس ترتیبات حالیه را هم می‌توان تعبیر زمان استبداد کرد. والا این نحو اختلافات و تشکیل احزاب و فرق لازم نبود که منجر به این مفاسد م واقع بوده است. در این روایت غافلگیری و بی‌عملی اطرافیان بهبهانی به وضوح خودنمایی می‌کند. علاوه بر این راوی در این فراز و البته به گونه‌ای ناقص و مصلحت‌اندیشانه از یافته‌های خویش درباره پشت پرده این رخداد نیز سخن به میان می‌آورد:

■ **مجلس مطلقاً در خیال اصلاح مفسده‌ای یا تحصیل منفعتی نیست**

بی‌توجهی مجلس شورای ملی به مشکلات اصلی جامعه و پرداختن به امور بی‌اهمیت از جمله نکاتی است که شریف کاشانی به آنها اشارت برده است. او که خود از جانبداران جدی مشروطیت باشد، وضعیت نهادهی که پس از آن همه تلاش تأسیس شده را حیرت‌آور قلمداد کرده است. وی در این باره اذعان دارد که رئیس، چند تن از وکلا و برخی از رؤسای کمیسیون‌های مجلس نیز استعفا کرده‌اند: «از قرار مذکور روز گذشته رئیس مجلس شورای ملی استعفا داده، بعد از استعفای رئیس، بعضی از رؤسای کمیسیون‌ها هم استعفا داده، یکی دو تا از وکلا هم استعفا کرده‌اند. از روزی که افتاح مجلس شده، بعضی روز‌ها مشغول در تعیین رئیس کمیسون، بعضی روز‌ها مشغول تعیین منشی بوده‌اند. اصل و مطلقاً در خیال جلوگیری از یک خرابی یا اصلاح یا مفسده‌ای یا تحصیل یک منفعتی یا تدبیری در آسایش یک ملتی کرده باشند، نبوده. واقعا اسباب حیرت است که چرا باید مجلس که به این‌خون جگر تحصیل شده، این را نفع نباشد. فاعتبروا یا اولی‌الابصار! چون مجرمین و مغرضین این بساط مقدس ساعتی آسوده نیستند، دیدند که اوامر حجج اسلام از ناحیه مقدسه نجف اشرف مورد توجه ملت است، لهذا در مقام نگارش بعضی عواید گردیده، به اشکال مختلفه نگاشته می‌شده. بر حسب آن نگارش‌ها اوامری می‌آمد که موجب بعضی حرت‌ها می‌شد. از قراری که شنیده شد، روز گذشته از مجلس مقدس تلگرافی مفصل خدمت حجج اسلام کرده شده که مفادش این بود، تلگرافات عراضی از ایران را تا از امنای واقعی حجج اسلام نباشد، محل اعتبار ندانند. چه حجج‌الاسلام ملت از اهمیت ببندازند. امید است که این تلگراف، موجب توجه شود. قلوب منوره حجج اسلام به القای شبهات درباره ساعیان حفظ استقلال مملکت، مشوب نشود. پس از چندین روز بحران کابینه، روز گذشته که ۱۸ شهر رجب بود، در مجلس مقدس، آقای مستوفی‌الممالک به سمت رئیس الوزرا کابینه خود را معرفی فرمودند. آقای حسین قلی‌خان وزیر امور خارجه، آقای قوام‌السلطنه وزیر جنگ، و تلگراف، دبیر الملک وزیر عدلیه، فرمانفرما وزیر داخله. امید است که موفق به از عهده آمدن وظایف خود بشوند، بمنه وجوه. امروز که روز جشن دولت عثمانی بود، تمام وزرای مسئول و غیرمسئول و اعیان و اشراف و تجار و محترمین، به سفارت علیه عثمانی رفته، اظهار بشت‌و شادی می‌کنند، تبریک کرده، مقام صفا و اتحاد خود را به دولت علیه اظهار داشتند. فی‌الواقع کار شایسته و به موقعی بوده است...»